

فردوسی و شاهنامه

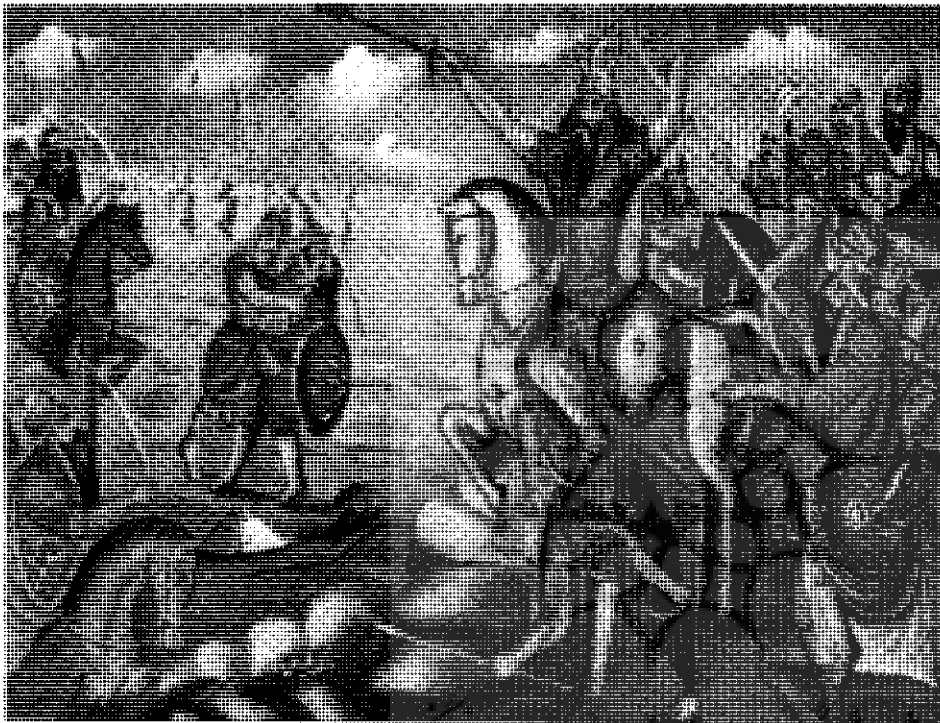
فردوسی در کوران خاطرات تاریخ

ادامه از شماره قبل

قدیم‌ترین سندی که برای انتساب این کتاب به فردوسی تاکنون دیده‌ام مقدمه‌ایست که به فرمان بایسنغر شاهزاده معروف تیموری (نوه پسر تیمور لنگ گورکانی - مک) و خوش‌نویس مشهور خط نسخ که پسر شاهرخ بوده و در ۸۲۳ بر آذربایجان مستولی شده و روز شنبه ۷ جمادی‌الاولی ۸۳۷ درگذشته در سال ۸۲۹ چند تن از شاعران خراسان بر شاهنامه نوشته‌اند و به نام «مقدمه بایسنگری» معروفست و معمولاً در آغاز شاهنامه چاپ می‌کنند. درین مقدمه چند بار یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت داده‌اند و امروز سخت آشکارست که مطالب این مقدمه به هیچ وجه معتبر نیست.

درین صورت مطالبی که در جاهای مختلف این کتاب و از آن جمله در صحایف ۴۰ و ۵۳ - ۵۴ و ۶۱ و ۶۶ - ۶۷ و ۹۷ در اسناد این منظومه به فردوسی آمده است سراسر نادرستست و به طریق اولی اتکا به مطالب این مثنوی برای استنتاج از آن درباره فردوسی جز تزلزل در خطا چیز دیگر نیست.

آقای مینوی در همان مقاله مجله روزگار نو دلالی را که معتبرست در بطلان این داستان کودکانه که فردوسی روایتی از شاهنامه را در سال ۳۸۹ به پایان رسانیده و در آن سال



«مؤلف درین کتاب لغزش‌های دیگر هم دارد و مهم‌ترین آن‌ها را اینک به یاد خوانندگان می‌آورم:

درین کتاب چند بار و از آن جمله در صحایف ۲۲ و ۲۴ به مقدمه بایسنگری شاهنامه استشهاد کرده و مطالب آن را معتبر دانسته و آن‌ها را سند گفته خود گرفته است. چنان‌که پیش از این اشاره کرده‌ام این مقدمه در ۸۲۹ به دست چند تن از شاعران خراسان به فرمان بایسنغر شاهزاده تیموری فراهم شده است و یکی از ایشان اشعار سستی برای پروراندن مطالب نادرستی که درین مقدمه جا داده‌اند ساخته و جابه‌جا در

بخان لنجان از آبادی‌های بیرون شهر اصفهان رفته و این نسخه را با حمدبن محمد حکمران آن ناحیه داده و درین زمان بزاینده رود افتاده و او را از آب بیرون کشیده‌اند آورده و ثابت کرده است که این حکایت همه مربوط به کاتیست که در ۶۸۹ نسخه‌ای از شاهنامه را برای احمدبن محمد حکمران خان لنجان اصفهان نوشته و در آن نسخه «ششصد» را که کاتب درست نقطه نگذاشته است «سیصد» خوانده و این افسانه را از آن جا بیرون آورده‌اند. بدین گونه آنچه در صحیفه ۴۶ این کتاب درین زمینه آمده درست نیست.

ابوصالح محمد جراحی کندی^(۲) و نظام‌الملک قوام‌الدین ابوعلی حسن بن علی بن اسحق طوسی رضی امیرالمومنین^(۳) دهقان زاده بوده‌اند و شاعران فارسی زبان در آن زمان‌ها کلمه دهقان را به معنی ایرانی و در برابر تازی استعمال می‌کرده‌اند چنان‌که ابوحنیفه اسکافی در قصیده معروف خود گفته است:

مأمون آن کز ملوک دولت اسلام
هرگز چون وی ندید تازی و دهقان^(۱)
۱- (اسکافی تازی یا عرب را در مقابل دهقان
قرار داده است. دهقان یعنی ایرانی - مک)
درین مقدمه خطاهای فاحش
دیگر بسیارست که توجه آن‌ها درخور
بحث دراز و جداگانه است و درین
مختصر نمی‌گنجد و به کتابی که وعده
کرده‌ام محول می‌کنم.
«اساساً از آغاز در ادبیات فارسی
معمول بوده است که در فاتحه شاهنامه
فردوسی مقدمه‌ای به نثر جا می‌داده‌اند و
تا جایی که من خبر دارم چهار مقدمه در
زمان‌های مختلف معمول شده است.»

۱ (نخست مقدمه ایست که اینک
به نام «مقدمه ابومنصور» معروف شده
است. در ماه محرم سال ۳۴۶ هجری
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن
فرخ طوسی که نسبش به بهرام چوبین سردار
معروف دربار ساسانی می‌رسیده و از جانب
پادشاهان ساسانی حکمرانی طوس و سپس
فرمان‌روایی و سپهسالاری خراسان را داشته
است و در ۳۵۰ او را بزهر هلاک کرده‌اند
فرمان داده است چند تن از دانشمندان
خراسان مجموعه‌ای از داستان‌های باستان

۲- اخبارالدولة السلجوقیه - چاپ لاهور ۱۹۳۳
ص ۲۳

۳- تاریخ بیهق - چاپ طهران ۱۳۱۷ - ص ۷۳

تألیف شده فردوسی را روستایی و روستایی
زاده دانسته و حتی پدرش را باغبان باغی که
فردوس نام داشته پنداشته‌اند و تخلص او را به
فردوسی از نام همین باغ گرفته‌اند. همه این
خطاها ناشی ازین عبارت نظامی عروضی در
چهار مقاله است که گویند: «استاد ابوالقاسم
فردوسی از دهاقین طوس بود». دهقان را
درین جمله به معنی کنونی و به اصطلاح



امروز مرادف با «دهاتی» یعنی بوزگور و
روستایی گرفته‌اند و حال آن که در دوره
ساسانیان و در آغاز دوره اسلامی لاقلاً تا
قرن ششم و استیلای مغول دهگانان یا دهقانان
طبقه‌ای مخصوص از نجیب‌زادگان و ملاکان
ایران بوده‌اند و بسیاری از بزرگان علم و
ادب و سیاست دهقان و دهقان‌زاده بوده‌اند
چنان‌که دو تن از مهشورترین وزرای ایران
عمیدالملک عمادالدین ابونصر منصورین

۱- چاپ اوقاف گیب ص ۴۷

میان جمله‌های نثر قرار داده است. دلایلی
محکم بر نادرست بودن مطالب این مقدمه
فراوانست و من درین مختصر به رؤس
مطالب اشاره می‌کنم و جزئیات را به کتابی
که وعده کرده‌ام می‌گذارم. چیزی که درین
مقدمه بسیار فاحش و زننده است و اینک
کودکان دبستان هم به نادرست بودن آن
معتزفند اینست که چند بار نویسنده این
مقدمه که شاعران معاصر فردوسی را
شمرده رودکی را نیز نام برده و همه جا نام
رودکی را پس از نام عنصری آورده است
و حال آن که همه می‌دانند که رودکی
شاعر معروف دربار نصر بن احمد سامانی
و بزرگ‌ترین شاعر دروه اول سامانی در
سال ۳۲۹ (تولد فردوسی یکی - دو سال
پیش و یا پس از این تاریخ است. مک)
در گذشته است و اگر مرگ فردوسی را
در ۴۱۱ بگیریم ۸۲ سال و اگر در ۴۱۶
بگیریم ۸۷ سال پس از رودکی در گذشته
و پیداست کسی که در هر صورت بیش
از هشتاد سال پس از دیگری مرده است
ممکن نیست با او معاصر بوده باشد و
حدس نزدیک به یقین می‌توان زد که
فردوسی در همان زمان‌هایی که رودکی
در گذشته ولادت یافته است.»

«نکته دیگری که درین مقدمه بدان
اشاره رفته و سخت نادرستست اینست که
نویسنده مقدمه گویند چون فردوسی شاهنامه
را شست هزار بیت به پایان رساند و محمود
خواست پاداشی را که به او وعده کرده بود
بدهد خواجه حسن که مراد احمد بن حسن
میمندی وزیر معروف اوست گفت: «حیف
باشد که روستایی شاعر را شصت هزار منقال
طلا بدهند.»

این گفته سبب شده است که در
بسیاری از کتاب‌ها که پس ازین مقدمه

ایران به زبان دری که زبان آن روز خراسان بوده و زبان کنونی ماست پردازند و آن مجموعه را «شاهنامه» نام گذاشته و مقدمه‌ای بر آن نوشته‌اند که سپس آن را در آغاز منظومه معروف فردوسی جای داده‌اند و به همین جهت به مقدمه ابومنصوری معروفست و متن این مقدمه را در نتیجه مقابله نسخ‌های معتبرتر آقای محمد قزوینی فراهم کرده و در کتاب «هزاره فردوسی» در صحایف ۱۲۳ - ۱۴۸ چاپ شده است.

۲) دوم مقدمه‌ایست که دنباله مقدمه ابومنصوری جای داده‌اند و در آن مطالبی درباره محمود غزنوی و فردوسی آورده‌اند که برخی از آن‌ها نادرستست. از آن جمله محمود و پدرش سبکتکین را یک تن دانسته و گاهی نام او را سبکتکین ضبط کرده‌اند و آن هم بدین جهتست که همواره در زبان فارسی نام پسر را دنبال نام پدر بحال اضافه آورده و بدان الحاق کرده‌اند تا نسبت پسر معلوم باشد و بدین قیاس محمد سبکتکین را نام یک تن پنداشته‌اند و درین مقدمه همه جا نام احمدبن حسن میمندی وزیر معروف محمود بخطا حسن میمندی ضبط شده و این خطا در قرن هفتم بسیار رایج بوده چنانکه سعدی هم

در گلستان دو بار نام این وزیر را حسن میمندی آورده است. این مقدمه دوم تقریباً همه جا در پایان مقدمه اول یعنی مقدمه ابومنصوری در آغاز نسخ‌های خطی قدیم شاهنامه دیده می‌شود و چون یکی از آن نسخ‌ها که اینک به نشانه Add. 21. 103 در موزه بریتانیا در لندنست از روی نسخه‌ای که در ۶۷۵ فراهم آمده نوشته شده است و این مقدمه دوم در آن هست پیداست که این مقدمه دوم لااقل

در قرن هفتم نوشته شده است. قدیمی‌ترین نسخه‌ای که ازین مقدمه دوم سراغ دارم در آغاز نسخه‌ای از شاهنامه متعلق به کتابخانه سلطانیه مصرست که در ۷۹۶ نوشته شده و اینک عکسی از آن در کتاب‌خانه فردوسی در طهران هست. بیش‌تر مطالبی که در مقدمه‌های سوم و چهارم در شرح حال فردوسی آمده و بیش‌تر از آن‌ها نادرستست و قسمت عمده از اشعار مجعولی که به نام هجوتنامه سلطان محمود رایجست و به فردوسی بسته‌اند ازین مقدمه دوم که اعتبار تاریخی ندارد گرفته شده و این همان مطالب افسانه‌آمیزیست که درباره فردوسی هنوز بر سر زبان‌هاست و در کتابی که وعده کرده‌ام بطلان آن‌ها ثابت خواهد شد. این مقدمه را آقای قزوینی در تحقیقی که درین زمینه کرده و در کتاب هزاره فردوسی چاپ شده «مقدمه اوسط» اصطلاح کرده زیرا که به مقدمه سوم پی نبرده و تنها متوجه دو مقدمه اول و مقدمه چهارم یعنی مقدمه بایسنغری شده است.

۳) سوم مقدمه‌ایست که قطعاً پس از مقدمه دوم و پیش از مقدمه چهارم یعنی



مقدمه معروف به مقدمه بایسنغری نوشته شده و در آغاز پاره‌ای از نسخ‌های شاهنامه که در قرن هشتم نوشته‌اند و یا از روی نسخ‌های قرن هشتم برداشته‌اند دیده می‌شود. این مقدمه تقریباً تکرار همان مطالب مقدمه اول و دومست مگر آن که آن را به عبارت تازه‌تر نوشته‌اند و اشعاری سست در آن داخل کرده و ترتیب مطالب را هم گاهی تغییر داده‌اند و این مقدمه بدین جمله آغاز می‌شود: «سپاس و آفرین خدایی را که این جهان و آن جهان را آفرید و بندگان را اندر جهان پدید آورد و نیک‌اندیشان و بدکرداران را برابر داشت...» و این جمله با اندک تفاوت همان جمله آغاز مقدمه اولست زیرا که در بسیاری از موارد درین مقدمه سوم عیناً همان عبارات مقدمه اول و دوم را نگاه داشته‌اند.

۴) مقدمه چهارم همان مقدمه معروف بایسنغریست که نخست در آغاز چاپ معروف تورنر ماکان که در چهار مجلد در کلکته به سال ۱۸۲۹ انتشار یافته در ۶۱ صحیفه اول کتاب چاپ شده و پس از آن تقریباً در آغاز همه چاپ‌های سنگی شاهنامه مکرر کرده‌اند. این مقدمه، چنان که گذشت، در سال ۸۲۹ به فرمان بایسنغر شاهزاده معروف تیموری که یکی از زبردست‌ترین خوشنویسان خط نسخ بوده است نوشته شده و ظاهراً نسخه اصل که برای بایسنغر ترتیب داده‌اند اینک در کتاب‌خانه سلطنتی طهران باقیست و در آن نسخه نام کسانی که این مقدمه را فراهم کرده‌اند آمده است و درین مقدمه همان مطالب نادرست مقدمه دوم و

زبان‌های اروپایی Loripede گویند، تستیکان یعنی گروه بسیار کوتاه قد (کوتوله) و سگسران یعنی آنان که سرشان مانند سر سگ باشد که به زبان‌های اروپایی Cynocephale گویند.

در صحیفه ۳۳ که نولدکه اظهار عقیده کرده است ایرانیان در دوره اسلامی زبان پهلوی نمی‌دانستند غافل ازین نکته مهم بوده که همواره تا اکنون در ایران دو زبان یعنی دری در مشرق و شمال شرقی و پهلوی در نواحی دیگر رایج بوده و لهجه‌های گوناگون از هر یک ازین دو زبان باقی مانده است و زبان پهلوی کتاب‌های زردشتی و مزدیسنی تا چند قرن پس از استیلای

تازیان در همان قلمرو خود باقی مانده و نه تنها مدت‌ها بدان سکه زده‌اند و برخی از کتاب‌های دینی زبان پهلوی را در دوره اسلامی نوشته‌اند بلکه تا قرن پنجم در نواحی شمالی ایران نوشتن کتیبه‌های ساختمان‌ها به زبان پهلوی کتاب‌ها معمول بوده و البته حمزه اصفهانی که در قلمرو زبان پهلوی می‌زیسته است می‌بایست این زبان را از مادر آموخته باشد.

آنچه در صحیفه ۳۹ در متن و پاورقی درباره ابوشکور بلخی و مثنوی «آفرین‌نامه» او آمده اینک دیگر موردی ندارد و من عده کثیر از اشعار این منظومه را فراهم کرده و انتشار داده‌ام. رجوع کنید به سلسله مقالات من به عنوان «کتاب تحفه الملوک» در شماره ۶ و ۷ سال اول مجله مهر آبان‌ماه و آذرماه ۱۳۱۲ و مقاله دیگر به عنوان «پس از خواندن کتابی» در شماره ۲ سال دوم مجله ایران امروز اردی‌بهشت ماه



که این کلمه باید «بزگوش» یا «ورگوش» باشد و بهترین مأخذ برای این دو کلمه متن معتبر کتاب یادگار جاماسپ است بدین گونه: «گشتاسپ شاه پرسید که بوم و زمین ایشان: ورچشمان و ورگوشان و دوالپایان و تستیکان و سگسران چگونه است؟ بنیمة اورمزدی باشند یا بنیمة اهریمنی؟ خورش و زیوش آن‌ها چگونه باشد؟ چون بمیرند آن‌ها را بکجا بیفکنند؟ روان ایشان به کجا رود؟»

رجوع کنید به یادگار جاماسپ چاپ مسینا-رُم ۱۹۳۹ ص ۵۲:

G. Messina Libro apocalitico persiano Ayâtkâr I Zâmâspik' Roma 1939

پیداست که درین مبحث سخن از پنج گروه جانوران افسانه‌آمیز آمده، ورچشمان یا برچشمان یعنی آنان که چشم بر سینه دارند، ورگوشان یا برگوشان آنان که گوش بر سینه دارند، دوالپایان یعنی آن‌ها که پایشان مانند دوال و از چرمست که به

سوم مکرر شده و برخی مطالب بر آن افزوده‌اند که آن‌ها نیز نادرستست. جمله آغاز این مقدمه بدین گونه است: «اگر چه از نوازم رسوم بندگی و نواحق شیوه پرستندگی همانست که سرنامه به سپاس و ستایش آفریننده و حمد و ثنای روزی دهنده آراسته و پیراسته نماید.....»

گذشته ازین نکات اساسی که راه تحقیق در آن‌ها بر خاورشناسان و مخصوصاً کسانی که زبان فارسی کنونی را خوب نمی‌دانسته‌اند بسته بوده است و گذشته از این که بسیاری از کتاب‌های معتبر در آن زمان‌ها هنوز به دقت چاپ نشده بود و خاورشناسان به چاپ‌های پرغلط رجوع کرده یا

وسیله تشخیص درست را از نادرست نداشته‌اند در تضاعیف این کتاب نیز مطالبی هست که مردودست از آن جمله آنچه در یادداشت (۲) در پای صحیفه ۲۹ نوشته شده و آن چه در پاورقی (۲) در ذیل صحیفه ۶۹ آمده است. در صحیفه ۳۲ در یادداشت (۳) پای صحیفه کلمه «چرم پایان» و «بزگوشان» آمده و این هر دو کلمه نادرستست. خطای اول از مترجمست که کلمه آلمانی Riemenfüssler را به جای آن که مطابق معمول زبان فارسی که حتمی در قصه‌های کودکانه این لفظ آمده و هنوز بر زبان‌هاست. «دوال پا» ترجمه کند «چرم پا» ترجمه کرده است. اما «بزگوشان» خطاییست که نولدکه خود در خواندن مرتکب شده زیرا که این کلمه را به آلمانی Bocksöhrligen ترجمه کرده که ترجمه تحت اللفظ آن همان «بزگوش» است یعنی که گوشش مانند گوش بز باشد و حال آن



۱۳۱۹ و حواشی من بر قابوس‌نامه چاپ
۱۳۱۲ و کتاب «احوال و اشعار ابوعبدالله
جعفر بن محمد رودکی سمرقندی» در سه
مجلد طهران ۱۳۱۰-۱۳۱۹ مخصوصاً مجلد
سوم آن.

«آنچه نولدکه در صحایف ۵۱-۵۰ و
۶۴ درباره پیشگویی‌های فردوسی از حوادث
بد نوشته درست نیست و وی متوجه نبوده
است که این گونه مطالب در کتاب‌های
دینی زرتشتیان فراوان است از آن جمله در

متن پهلوی «زند و هومن
یسن». رجوع کنید به
کتاب «زند و هومن یسن»
از آقای صادق هدایت
طهران ۱۹۴۵ و - B.T
Ankiesaria - Zand I
Vohūman Yasn,
در Bombay 1919

کتاب «بوندیشن» نیز ازین
گونه اشارات بسیارست.
«آنچه در صحایف
۶۳-۶۴ درباره تعبیر
فردوسی از تازیان آمده و
نولدکه گوید که اگر
فردوسی آن‌ها را
«زاغ‌ساران» گفته مراد او

«زاغ سر» و به واسطه تیرگی رنگ چهره
آن‌هاست این مطلب نیز نادرست و
زاغ‌ساران تعبیری شاعرانه از جامه سیاه شعار
خلفای بنی‌عباسست که در زمان فردوسی
استیلای کامل داشته‌اند و کسانی که
می‌خواستند پیروی از شعار ایشان کنند جامه
سیاه دربر می‌کردند چنان که فردوسی جای
دیگر از زبان رستم فرخ‌زاد به برادرش
صریح‌تر بدین مطالب اشاره می‌کند و
می‌گوید:

• بپوشند از ایشان گروهی سیاه

ز دیبا نهند از بر سر، کلاه

«و عقیده‌ای که نولدکه در صحیفه ۹۰

در یادداشت (۲) درباره منظومه معروف و
یس ورامین و ارزش ادبی و اخلاقی آن
آورده نیز پذیرفتنی نیست و بسیاری از
کارآگاهان با این عقیده مخالفند.»

«نکته دیگری که در پایان بحث باید
فرو گذاشته نماند اینست که درین کتاب
نولدکه چند جا به لطایف شعری که در آثار



فردوسیست و وی نتوانسته است بدان پی
ببرد با شک و تردید اشاره کرده و
خوانندگان باید متوجه این نکته باشند که
خاورشناس هر چه در زبان فارسی کار کرده
و در آن فرو رفته باشد، باز از پی بردن به
زیبایی‌های لفظی و معنوی آن عاجزست و
این خاصیت بسیار بارز هویداییست که در
تحقیقات همه ایشان دیده می‌شود و ناچار
نولدکه هم مانند دیگران بوده و نمی‌توانسته
است بدین لطایف که پیوستگی کامل با
روح ملتی دارد پی برد و این درک نکردن

نولدکه نقصی برای اثر جاودانی فردوسی
نیست.

«در اصل متن آلمانی و ترجمه
انگلیسی در پایان مباحثی که در این کتاب
خاتمه می‌یابد فصل مشبعی هم درباره وزن
شاهنامه و بحر مقارب و عروض فارسی
آمده که در پاورقی (۳) در ذیل صحیفه ۴۰
ترجمه آن را وعده کرده‌اند اما چون مطلب
تازه‌ای در آن نبود که برای خوانندگان ایران
مفید فایده‌ای خاص باشد و تنها برای
خوانندگان اروپایی نوشته
شده که از عروض
فارسی به کلی بیخبرند
مترجم از ترجمه آن
خودداری کرده است.»

«اما این که در
سراسر کتاب هر جا که
به شعری از شاهنامه
استشهاد کرده شده
حروف و ارقامی در
برابر آن جا داده‌اند
چنان‌که در صحیفه ۱۱
در پاورقی (۱) توضیح
داده شده جایی که تنها
عدد آمده باشد اشاره به

چاپ وولرس و لانداورست (لانداور است)
که مطابقت با مجلدات ۶-۱ چاپ بروخیم
و جایی که پیش از عدد حرف «م» گذاشته
شده اشاره به چاپ ماکانست و همیشه عدد
اول شماره صحیفه و عدد دوم شماره
ایاتست و به همین گونه ص اشاره است به
صحیفه وب اشاره بیت. در مجلدات ۷ و ۸ و
۹ و ۱۰ چاپ بروخیم که به دست من فراهم
شده همه جا شماره صحایف چاپ ماکان
با اعداد اروپایی پس از حرف C در بالای
صحیفه طرف راست گذاشته شده و اعدادی

که در سمت چپ صحیفه پس از حرف P گذاشته شده اشاره به چاپ مول یعنی چاپ پاریست. خوانندگان همیشه می‌توانند ابیات را به همین وسیله در چاپ بروخیم بیابند.

در پاره‌ای از موارد مترجم برای روشن کردن مطالب متن توضیحاتی از خود در پای صحایف افزوده و برای آن‌که از یادداشت‌های مؤلف مجزی باشد در آغاز آن‌ها ارقام اروپایی گذاشته و در پایان آن‌ها به حرف «م» امضاء کرده است.

در هر صورت من در سهم خود شادم ترجمه این کتاب که می‌بایست ایرانیان روزی به مندرجات آن پی ببرند بدین گونه درین اوراق انتشار می‌یابد و باید از دانشگاه طهران و از انجمن تألیف و ترجمه آن و اداره انتشارات و روابط دانشگاهی که در انتشار این کتاب همه وسایل را فراهم آوردند سپاس‌گزار بود که به یاری ایشان این کتابی که سال‌ها بود می‌بایست به زبان فارسی منتشر شود سرانجام چاپ شد و به دست خواستاران افتاد.

طهران ۱۴ تیرماه ۱۳۲۷

سعید نفیسی

توضیح پژوهش‌گر:

گذشته از تحقیق بسیار ارزشمند و علمی استاد بزرگ ادبیات معاصر ایران، استاد سعید نفیسی، پیش‌تر نیز اشاره کرده بودیم که دو مقدمه‌ی بسیار مهم برای شاهنامه وجود دارد که به بررسی تک‌تک آن‌ها می‌پردازیم و در جایی که لازم باشد آن را به نقد می‌نشینیم.

الف - مقدمه‌ی قدیم شاهنامه

ب - مقدمه‌ی جدید شاهنامه

الف - مقدمه‌ی قدیم

قبل از آن که از اصل این مقدمه آگاه شویم، شایسته‌تر آن است که از چگونگی پیدایش آن اطلاعاتی به دست آوریم تا بهتر بتوانیم درباره آن به داوری بنشینیم.

مقدمه‌ی قدیم شاهنامه همان‌گونه که از نام آن پیدا است مقدمه‌ای بوده است در آغاز یک شاهنامه. رسم بر این بوده است که پیش‌تر کتاب‌ها قبل از این که به متن اصلی پردازند، در آغاز کتاب چند صفحه را به یک مقدمه اختصاص دهند، آن شاهنامه هم مقدمه‌ای داشته است به همین شکل. و اما شاهنامه‌ی موردنظر، نسخه‌ای از یک شاهنامه بوده است متعلق به شخصی دیگر و تألیف و تدوین اشخاص دیگر که هیچ ربطی به شاهنامه‌ی حکیم فردوسی نداشته و سال‌ها پیش‌تر از حکیم فردوسی تهیه و تدوین شده و به نگارش درآمده است.

لازم است به این نکته نیز اشاره شود که قبل از پیدایش شاهنامه‌ی فردوسی، شاهنامه‌های دیگری نیز وجود داشته‌اند که هیچ کدام به شعر نبوده‌اند و داستان‌های موجود در آن‌ها به نثر بوده است. یعنی چیزی شبیه کتاب‌های داستان و رمان که امروزه در پیش‌خوان هر کتاب‌فروشی ده‌ها نسخه از آن‌ها وجود دارد. با توجه به پژوهش‌های به عمل آمده توسط پژوهش‌گران و شاهنامه‌شناسان جهان، امروز مشخص شده است که اساس و مبنای داستان‌های موجود در شاهنامه‌ی فردوسی، همان داستان‌های موجود در شاهنامه‌های قبل از فردوسی هستند که حکیم ما با استادی و تسلط بی‌مانند و مطلق خود بر شعر حماسی آن‌ها را پروراند و در شاهنامه‌ای

که امروز در اختیار ما می‌باشد، جمع آوری کرده است. برای آگاهی بیشتر در این مورد نگاه کنید به کتاب «حماسه حماسه‌ها» تحلیل و بررسی شاهنامه در ۲ جلد نگارش همین نویسنده.

و اما همان‌گونه که شاهنامه‌ی منظوم ۶۰/۱۰۰۰ (شصت هزار) بیتی تهیه و تدوین و نگارش حکیم ابوالقاسم فردوسی است، آن شاهنامه نیز تألیف شخصی بوده است به نام ابومنصور محمدبن عبدالرزاق توسی و به همین سبب شاهنامه‌ی مذکور به شاهنامه ابومنصوری مشهور است، به همان نسبتی که شاهنامه‌ی اصلی به شاهنامه فردوسی مشهور می‌باشد. تفاوت عمده و مشخص و بسیار آشکار این دو شاهنامه در این است که شاهنامه ابومنصوری در نثر است و شاهنامه فردوسی در نظم. یعنی اولی در سبک کتاب‌های رمان و داستان بوده است و دومی در سبک شعر و از نوع شعر حماسی می‌باشد. حال که تفاوت این دو کتاب از جهت سبک نوشتاری مشخص گردید، بینیم مؤلف آن کتاب یعنی ابومنصور محمدبن عبدالرزاق توسی که بسیاری از مورخین او را ابو منصور محمدبن عبدالرزاق و ابومنصور بن عبدالرزاق نام می‌برند چه کسی است؟!

ادامه دارد.

